

ریشه‌های گفتمان‌شناسی در ادب پارسی

سیدمحمدتقی طیب*

چکیده:

گفتمان‌شناسی شاخه‌ای نوپا بر درخت زبان‌شناسی جدید است که چند دهه بیشتر از آغاز پیدایش آن نمی‌گذرد. با این همه، گسترش آن، چنان پرشتاب بوده که امروزه تقریباً دیگر شاخه‌های زبان‌شناسی را تحت تأثیر قرار داده است. یکی از مسائل شایان توجه در گفتمان‌شناسی اصولی است که زبان‌مندان در گفت‌وگو معمولاً به آنها پای‌بند می‌باشند و جز با اهداف ویژه آنها را نقض نمی‌کنند. این اصول برای اولین بار توسط گرایس مطرح گردید و سپس توسط گفتمان‌شناسانی چون لیچ، براون و لوینسون بسط و گسترش یافت. این مقاله درصدد تشریح و تبیین اصول گفتمان‌شناسی جدید نیست، بلکه بر آن است که بر همگان آشکار کند که تقریباً همه آن اصولی که در گفتمان‌شناسی "نو" می‌نماید، ریشه در فرهنگ و ادب پربار فارسی دارد و بزرگان شعر و ادب فارسی در طول بیش از هزار سال به اشکال گوناگون آنها را مطرح ساخته‌اند. علاوه بر این، در این مقاله به مواردی اشاره شده که در شعر و ادب فارسی مطرح شده ولی هنوز نگارنده در مباحث زبان‌شناسی جدید به آن برخورد ننموده است.

کلید واژه‌ها: اصل ادب، اصل ربط، اصل روش، اصل کیفیت، گفتمان‌شناسی، گفت‌وگو

* دکترای زبان‌شناسی همگانی و زبان‌های باستانی و دانشیار گروه زبان‌شناسی و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان. از وی تاکنون بیش از ۳۰ مقاله به زبان‌های فارسی و انگلیسی منتشر شده است.

مقدمه

گفتمان‌شناسی^۱ شاخه جدیدی از زبان‌شناسی است که در چند دهه اخیر با شتاب فراوان رشد نموده و امروزه تقریباً همه شاخه‌های مختلف زبان‌شناسی را تحت تأثیر قرار داده است. یکی از مباحث گفتمان‌شناسی، اصول حاکم بر گفت‌وگو است؛ اصولی که گفت‌وگوگران خود را ملزم به رعایت آن می‌دانند و جز با اهداف ویژه به نقض آن نمی‌پردازند. گرایس^۲ برای اولین بار چهار اصل کمیت، کیفیت، ربط، روش و در کنار آن «ادب»^۳ را مطرح ساخت. سپس لیچ^۴ «ادب» را به‌عنوان یک اصل مستقل گسترش داد و براون^۵ و لوینسون^۶ به تکمیل آن پرداختند. در این مقاله نظر بر آنست که با کنکاش در متون نظم و نثر ادب فارسی، به مواردی که در راستای این اصول قرار دارد، دست یازیم تا معلوم شود که این اصول از دیرباز در فرهنگ ایرانی و ادب فارسی مطرح بوده است. بنابراین مباحث اصلی این مقاله طرح هر یک از اصول همکاری^۷ و اشاره به موارد مشابه آن در متون ادب فارسی است.

بحث

گرایس با بررسی و مطالعه نمونه‌های متعددی از گفت‌وگو، نیک دریافت که گفت‌وگو در واقع نوعی رفتار زبانی گروهی است که جز با همکاری و معاضدت مشارکین امکان‌پذیر نخواهد بود و از همین رو، ابتدا اصول خود را «اصول همکاری» نامید. ولی با عنایت به اینکه مطالعات بیشتر مشخص نمود گفت‌وگوگران عموماً خود را ملزم به رعایت این اصول می‌دانند، آنها را با عنوان «الزامات

1- Discourse Analysis

2- Grice

3- Politeness

4- Leech

5- Brown

6- Levinson

7- Cooperative Principles

گفت‌وگو^۱ مطرح ساخت. در واقع الزامات گفت‌وگو همان “شعار”^۲ هائی است که گرایش ذیل هر اصل بیان می‌دارد و شعار آن کاری است که زبان‌مندان عموماً خود را ملزم به رعایت آن می‌دانند. البته گرایش هرگز ادعا نکرده که این شعارها همیشه مراعات می‌گردد و هرگز نقض نمی‌شود. بلکه مطلب ارزشمندی که وی مطرح ساخته این است که تا زمانی که گفت‌وگوگر (چه در نقش گوینده و چه در نقش شنونده) غرض خاصی برای نقض یکی از شعارها نداشته باشد، آن را رعایت می‌کند و چنانکه بر فرض (که عملاً فرض بسیار نادر و بعیدی است) گفت‌وگوگری بدون هدف یکی از شعارها را نقض کند، بدون شک این عمل موجب اخلال در روند گفت‌وگو است. اکنون به ترتیب به بحث هر یک از اصول گرایش و بررسی موارد موازی آن در ادب فارسی می‌پردازیم.

یکم، اصل کمیت^۳

گرایش در این اصل دو شعار مطرح ساخته است:

- ۱- مشارکت در گفت‌وگو تا آن اندازه باشد که اطلاعات لازم و ضروری را به شنونده بدهد. (چه اگر کمتر باشد موجب ابهام و یا سوء تعبیر می‌گردد)
 - ۲- مشارکت تا آن اندازه نباشد که حاوی اطلاعات غیرضروری باشد. (چه در غیر این صورت، در شکل خفیف آن موجب دست‌انداز در روند گفت‌وگو و در صورت شدیدتر آن موجب سردرگمی شنونده می‌گردد).
- البته منظور از اصل کمیت، سخن گفتن یا خاموشی نیست بلکه این قسمت به اصل بعدی (یعنی اصل کیفیت) مربوط می‌گردد. منظور از اصل کمیت مقدار سخن است که باید در حد مطلوب^۴ باشد نه کمتر و نه بیشتر.
- در مورد این اصل در ادب فارسی بیشتر یک طرفه قضاوت شده است. در موارد بسیاری از پرگوئی و سخن بیش از حد و اندازه و غیرلازم منع شده ولی نگارنده به

1- Conversational Implications 3- Quantity
2- Maxims 4- Optimum

کتر موردی در ادب فارسی برخوردار نموده که توصیه شده باشد که سخن از حد ضرورت کمتر نباشد. شاید این امر نشانه آن باشد که فرهنگ ایرانی بیشتر به پرگوئی گرایش دارد تا کم گوئی و از این جهت در ادب فارسی پرگوئی منع گردیده ولی کم گوئی منع نشده است. حال مصداق این مورد را با سخنان حکیم ابوالقاسم فردوسی در شاهنامه آغاز می‌نمائیم.

کسی را که مغزش بود پرشتاب فراوان سخن باشد و دیرباب
چو گفتار بیهوده بسیار گشت سخنگوی در مردمی خوار گشت

(فردوسی، ۱۳۶۹)

سعدی نیز در این باب چنین فرماید:

سخن گرچه دلبنده و شیرین بود سزاوار تصدیق و تحسین بود
چو یک بار گفتی مگو باز پس که حلوا چو یک بار خوردند بس

(سعدی، ۱۳۷۲، گلستان: ۱۱۴)

هم چنین فرماید:

فراوان سخن باشد آکنده گوش نصیحت نگیرد مگر در خموش
چه خواهی که گوئی نفس بر نفس حلاوت نیابد زگفتار کس

(سعدی، ۱۳۷۲، بوستان: ۳۲۶)

و نیز غزالی (در کیمیای سعادت) در باب "پروردن و ادب کردن کودکان"

فرماید:

"و اگر بسیار با وی گفته آید، دلیر شود و آشکارا بکند."

و نیز: "و بسیار نگوید و البته سوگند نخورد و تا نپرسند سخن نگوید."

(غزالی، ۱۳۶۱)

و در کمال شگفتی، سعدی از معدود افرادی است که به هر دو جنبه اصل

کمیت توجه داشته چنانکه فرماید:

مگو و منه تا توانی قدم زاندازه بیرون و زاندازه کم

(بوستان: ۳۲۷)

دوم، اصل کیفیت^۱

در این اصل نیز گرایش دو شعار دارد:

۳- سخنی که می‌دانی نادرست (دروغ) است بر زبان می‌آور.

۴- سخنی که بر صحت آن شواهد کافی نداری بر زبان می‌آور.

این اصل بیش از سایر اصول گفت‌وگو در ادب فارسی مورد توجه بوده است. در واقع متون ادب فارسی مشحون از مواردی است که از ایراد سخن ناصواب و ناسنجیده منع نموده و خاموشی را بر آن ترجیح داده‌اند.

حکیم سنائی، انسان طالب معرفت را از حرف پیمائی (یاوه‌گوئی) منع می‌کند و خاموشی را بر آن ترجیح می‌دهد:

زبان از حرف پیمائی یکی یکچند کوتاه کن

چو از ظاهر خمش گردی، همه باطن زبان بینی

(سنائی، ۱۳۵۴)

و خواجه نصیرالدین طوسی (در اخلاق ناصری) مرآء را نکوهش می‌کند: "و مرآء هر چند با همه کس مذموم بود با دوستان استعمال کردن مذموم‌تر بود" (طوسی، ۱۳۶۱).

و "مرآء" اصرار در بیان مطلبی است که دلایل روشنی بر اثبات آن ندارد. و نیز جلال‌الدین بلخی را نظر بر آنست که سخن ناصواب موجب ویرانی عالم و تحریک دشمنی می‌گردد:

عالمی را یک سخن ویران کند روبه‌بان خفته را شیران کند

(مولوی، ۱۳۶۹، دفتر اول: ۱۵۹۷)

نیز معتقد است که تنها سخن سنجیده و همراه با صبر و تأمل بر مذاق شنونده شیرین آید:

گر سخن خواهی که گوئی چون شکر صبر کن از حرص و این حلوا بخور

(ص ۱۶۰۰)

و اما سعدی بیش از دیگران در این باب سخن رانده است. وی تا آنجا پیش رفته که یکی از ابواب گلستان را "در فوائد خاموشی" نامیده است. سخن وی نشانگر آنست که با بینش اجتماعی که دارد، دقیقاً به اصل کیفیت در گفتار پی برده بوده و چندین بار متذکر می‌شود که انسان باید نسبت به صدق گفتار خود مطمئن باشد یا خاموشی گزیند:

هر که تأمل نکند در جواب	بیشتر آید سخنش ناصواب
یا سخن آرای چو مردم به هوش	یا بنشین چون حیوانات خموش ...
نیاموزد بهایم از تو گفتار	تو خاموشی بیاموز از بهایم

و یا:

چو نداری کمال فضل آن به	که زبان در دهان نگه‌داری
آدمی را زبان فزیه کند	جوز بی مغز را سبکساری

(گلستان: ۱۶۵)

نیز در بوستان در این باب چنین فرماید:

زبان درکش ای مرد بسیار دان	که فردا قلم نیست بر بی‌زبان
صدف‌وار گوهر شناسان راز	دهن جز به لؤلؤ نکردند باز
تأمل کنان در خطا و صواب	به از ژاژ خایان حاضر جواب
کمال است در نفس انسان سخن	تا خود را به گفتار ناقص مکن
کم آواز هرگز نیینی خجل	جوی مشک بهتر که یک توده گل
حذر کن ز نادان ده مرده‌گوی	چو دانا یکی گوی و پرورده‌گوی
صد انداختی تیر و هر صد خطاست	اگر هوشمندی یک اندازه و راست

(بوستان: ۳۲۶)

و یا:

به دهقان نادان چه خوش گفت زن	به دانش سخن گوی یا دم مزن
------------------------------	---------------------------

(ص ۳۲۷)

وی هم چنین تصریح دارد که آدمی تا اطمینان از صحت گفتار خود ندارد نباید که دهان گشاید:

تا نیک ندانی که سخن عین صواب است	باید که به گفتن دهن از هم نگشائی
گر راست سخن گوئی و در بند بمانی	به زانکه دروغت دهد از بند رهائی

دروغ گفتن به ضربت لازم ماند که اگر نیز جراحت درست شود، نشان بماند چون برادران یوسف که به دروغی موسوم شدند نیز به راست گفتن ایشان اعتماد نماند: "قال بل سَوَلتَ لَکُم اِنْفُسَکُم امراً".

یکی را که عادت بود راستی
وگر نامور شد به قول دروغ

خطائی رود در گذارند ازو
دگر راست باور ندارد ازو

(گلستان: ۱۷۵)

و فردوسی در این باب فرماید:

چنین گفت کان کو بود راستگوی
بر او راست باشد هم کاراوی

(فردوسی، ۱۳۶۹: بزم دوم نوشیروان)

و سعدی سخن درست و صواب را آن داند که همه وقت به همه کس بتوان گفت:

سخنی در نهان نباید گفت
که برانجمن نشاید گفت
خامشی به که ضمیر دل خویش
با کسی گفتن و گفتن که مگوی
سخن میان دو دشمن چنان گوی که گر دوست گردند شرم زده نشوی

(ص ۱۶۰)

و در جای دیگر فرماید:

ضمیر دل خویش منمای زود
که هر گه که خواهی توانی نمود
چو مردم سخن گفت باید به هوش
وگر نه شدن چون بهایم خموش
به نطق است و عقل آدمیزاد فاش
چو طوطی سخنگوی نادان مباحش
به نطق آدمی بهتر است از دواب
دواب از توبه‌گر نگوئی صواب

(بوستان: ۳۲۸)

و بالاخره سخن سنجیده را آن داند که به دنبال اندیشه آید:

سخن گفته دگر باز نیاید به دهن
اول اندیشه کند مرد که عاقل باشد
تا زمانی دگر اندیشه نباید کردن
که چرا گفتیم و اندیشه باطل باشد

(ص ۹۳۱)

و در جای دیگر:

که نامحکم بود بی اصل دیوار
(ص ۹۶۵)

نخست اندیشه کن آن گه گفتار

و بالاخره:

ولیکن چو گفتی دلیلش بیار
(ص ۳۲۹)

ندارد کسی با تو ناگفته کار

سوم، اصل ربط^۱

گرایس در این اصل تنها شعار زیر را مطرح کرده است:

۵- سخن مربوط بگوئید.

گفت و گوگران انتظار دارند که سخن هر گوینده قبل و لااقل با موضوع گفت و گو به نحوی مرتبط باشد و سخن نامربوط را خلاف شأن گفت و گو می دانند. یکی از ملاک های ربط آنست که تا سؤال نکنند پاسخ نگویند. سعدی در این باب چنین فرماید:

مگر آنکه کزو سؤال کنند

ندهد مرد هوشمند جواب

حمل دعویش بر محال کنند

گرچه برحق بود مزاج سخن

(گلستان: ۱۷۴)

ملاک دیگر آنست که هر سخن را دقیقاً در جای مناسب و زمان مناسب به زبان آورد:

ندیدم به زخاموشی خصالی

نظر کردم به چشم و رأی تدبیر

ولیکن هر مقامی را مقالی

نگویم لب ببند و دیده بر دوز

(بوستان: ۹۵۳)

سعدی در جای دیگر سخن نامربوط گفتن را همراه با مخاطره می داند:

نه هر سخن که برآید بگوید اهل شناخت به سر شاه سر خویشتن نشاید باخت

(گلستان: ۱۱۴)

وی سخن نامربوط را آنقدر ناخوشایند می‌داند که آن را به “آواز خر” تمثیل می‌کند.

حیف باشد صغیر بلبل را که زفیر خراز دحام کند
کاش بلبل خموش بنشستی تا خر آواز خود تمام کند
(بوستان: ۹۳۳)

چهارم، اصل روش^۱

سه اصل قبل مربوط به محتوای گفتار بود ولی این اصل مربوط به هیأت گفتار می‌باشد. در این اصل گرایش چهار شعار مطرح ساخته که با پنج شعار سه اصل قبلی، مجموع شعارهای گرایش به ۹ می‌رسد:

۶- از ایراد سخن نارسا (نامفهوم) اجتناب کنید.

۷- از ایراد سخن مبهم (چند پهلو) اجتناب کنید.

۸- ایجاز را رعایت کنید.

۹- نظم را در گفتار رعایت کنید.

گرایش این چهار شعار را به این دلیل در ذیل یک اصل آورده که بر یکدیگر مؤثرند و باید یک جا دیده شوند. مثلاً ایجاز نباید آنقدر باشد که موجب نارسائی سخن گردد و یا برعکس با هدف رسائی کلام نباید آن قدر تکرار و تمثیل داشت که به ایجاز لطمه زند. هم‌چنین نظم و ایجاز لازم و ملزوم یکدیگرند. با پراکنده‌گویی نمی‌توان ایجاز داشت و نظم، خود پیش شرط ایجاز است.

و اما در ادب فارسی موارد اشاره به این اصل (برخلاف سه اصل قبلی) کمتر است جز البته در مورد شعار “ایجاز” که اشاراتی به آن شده است. دلیل این امر این است که بنای شعر و ادب بر تعرض و کنایت و ایهام و استعاره و مجاز است و بنا به مثل “رطب خورده منع رطب کی کند؟” و اگر در مورد ایجاز توصیه‌ای کرده‌اند به این جهت بوده که خود ایجاز را یکی از محاسن شعر و ادب شمرده و بعضاً

رعایت کرده‌اند. البته لازم به یادآوری است که توصیه‌های گرایس مربوط به گفت‌وگو و آن هم نوع عادی آنست و شامل سخن مکتوب و به‌ویژه نوع ادبی آن نمی‌گردد.

بنابراین آنچه در این مقاله آمده، شرایط و الزامات گفت‌وگوهای عادی زبان است و درباره‌ی شرایط و الزامات و استحضانات گونه‌ی ادبی زبان اظهار نظری نشده است.

بهترین نمونه‌های توصیه در مورد "ایجاز" همان مواردی است که در ذیل اصل اول و دوم در مذمت "پرگوئی" نقل گردید و در اینجا تنها به تکرار دو بیت از آن بسنده می‌گردد:

حذر کن ز نادان ده مرده‌گویی چو دانا یکی گوی و پرورده‌گویی
صد انداختی تیر و هر صد خطاست اگر هوشمندی یک انداز و راست

(ص ۳۲۶)

پنجم اصل ادب^۱

هم‌چنان که قبلاً ذکر شد، گرایس "ادب" را به‌عنوان یک اصل مستقل مطرح ساخت بلکه آن را در کنار چهار اصل خود قرار داد. بدین ترتیب گرایس بر این باور است که گفت‌وگوگران در شرایط عادی، انتظار رعایت احترام و ادب از یکدیگر دارند و سخن بی‌ادبانه را خوش ندارند. به دنبال گرایس، لیچ مسأله ادب را مورد بررسی دقیق قرار داد و جنبه‌های مختلف آن را تفکیک نمود و بر مبنای آن شش شعار در اصل مطرح نمود:

۱- شعار لطف^۲: زحمت را برای طرف به حداقل برسانید (راحت را برای طرف به حداکثر برسانید).

۲- شعار بذل^۳: راحت را برای خود به حداقل برسانید (زحمت را برای خود به حداکثر برسانید).

1- Politeness

3- Generosity Maxim

2- Tact Maxim

۳- شعار تمجید^۱: تنقید از طرف را به حداقل برسانید (تمجید از طرف را به حداکثر برسانید).

۴- شعار تواضع^۲: تمجید از خود را به حداقل برسانید (تنقید از خود را به حداکثر برسانید).

۵- شعار وفق^۳: اختلاف بین خود و طرف را به حداقل برسانید.

۶- شعار رفق^۴: مخاصمت بین خود و طرف را به حداقل برسانید (مرافقت بین خود و طرف را به حداکثر برسانید).

اما براون و لوینسون راهبرد دیگری در اصل ادب اتخاذ کردند؛ راهبردی که به نظر نگارنده واقع‌بینانه‌تر از راهبرد لیچ است. آنها مبنای ادب را بر “وجهه”^۵ قرار دادند. از نظر آنها وجهه عبارت است از احترامی که هر فرد برای خودش و حفظ حیثیت و آبروی خود در خلوت و جلوت قائل است. از نظر براون و لوینسون تمام تلاشی که فرد برای رعایت احترام و ادب نسبت به دیگران می‌کند، در واقع در جهت پیشگیری از به خطر افتادن وجهه خود می‌باشد. بر همین مبنای، براون و لوینسون فرضیه ادب خود را مطرح ساختند که از جنبه‌های زیر تشکیل شده است.

وجهه: تصویر اجتماعی فرد

وجهه مثبت: علاقه فرد برای اینکه او را دوست بدارند و درک کنند.

وجهه منفی: علاقه فرد برای آزادی عمل.

وجهه مثبت ادب: راهبردی که طی آن فرد با شنونده رابطه مثبت برقرار می‌کند.

وجهه منفی ادب: راهبردی که طی آن فرد تلاش می‌کند به خطر افتادن وجهه شنونده را به حداقل برساند.

توضیح آنکه وجهه مثبت و منفی مؤثر و متأثر از یکدیگرند؛ به این معنی که علاقه فرد به آزادی عمل نباید موجب کاری گردد که او را دوست ندارند یا درک

1- Approbation Maxim

4- Sympathy Maxim

2- Modesty Maxim

5- Face

3- Agreement Maxim

نکنند و نیز علاقه وی بر اینکه او را دوست بدانند و یا درک کنند، نباید موجب سلب آزادی عمل از او گردد. با توجه به این نکات ظریف روانشناختی اجتماعی است که (چنان که قبلاً گفته شد) دیدگاه‌های براون و لوینسون واقع‌بینانه‌تر از لیچ به نظر می‌رسد.

اکنون با توجه به دیدگاه‌های ادب لیچ و فرضیه ادب براون و لوینسون، وارد حوزه شعر و ادب فارسی می‌شویم تا مشخص گردد که کدام موارد از این دیدگاه‌ها مورد توجه و عنایت بزرگان شعر و ادب فارسی بوده است.

غزالی در کیمیای سعادت چنین آورده است:

«رسول (ص) گفت: "دانید که مسلمان که بود؟" گفتند خدای و رسول
بہتر دانند. گفت "آنکه مسلمانان از دست و زبان وی آسوده
باشند"» (غزالی، ۱۳۶۱: ۴۱۴).

و فردوسی در شاهنامه فرماید:

مگوی آن سخن کاندر او سود نیست کز آن آتشت بهره جز دود نیست
(فردوسی، ۱۳۶۹)

و سعدی در این باب چنین آورده:

یکی ناسزا گفت در وقت جنگ گریبان دریدند وی را به چنگ
فقا خورده عریان و گریان نشست جهان‌دیده‌ای گفتش ای خودپرست
چو غنچه گرت بسته بودی دهن دریده ندیدی چو گل پیرهن
(بوستان: ۳۲۸)

این هر سه مورد بالا در راستای شعار لطف و شعار رفق لیچ و وجهه مثبت و راهبرد منفی ادب براون و لوینسون قرار دارد.

از سوی دیگر، ادب فارسی مشحون است از توصیه به نرمی و ملایمت در گفتار و تحذیر از درشتی و خشونت و آشکار است که اولی در جهت راهبرد مثبت ادب و دومی در جهت راهبرد منفی ادب براون و لوینسون و هر دو در جهت شعار رفق لیچ قرار دارند. اکنون به برخی موارد آن اشاره می‌گردد.

- جلال‌الدین بلخی در مثنوی (مبتنی بر قرآن) چنین آورده است:
 موسیا در پیش فرعون زمن نرم باید گفت قولاً لیناً
 (مولوی، ۱۳۶۹، دفتر چهارم: ۳۸۱۵)
- نیز غزالی در کیمیای سعادت در باب "حقوق مسلمانان" چنین آورده:
 «حق شانزدهم آنکه چون به صحبت کسی بد مبتلا شود... با وی
 درشتی نکند در مشافهه. ابن عباس (رض) می‌گوید در معنی این آیت
 "ویدروئون الحسنه بالسیئه (قرآن ۲۲/۱۳ باز زنند به نیکی بدی را) که فحش
 را به سلام و مدارا مقابله کنند» (غزالی، ۱۳۶۱).
- و فردوسی در این باب چه نیکو فرماید:
 زبان راندن و دیده پر آب شرم گزیدن خروش اندر آوای نرم
 (فردوسی، ۱۳۶۹: بزم دوم نوشیروان)
- و بالاخره سعدی بیش از دیگران در این باب سخن رانده است:
 اگر نادان به وحشت سخت گوید خردمندش به نرمی دل بجوید
 (گلستان: ۱۱۴)
- چو دشنام گوئی، دعا نشنوی به جز کشته خویشتن ندروی
 اگر تند باشی به یکبار و تیز جهان از تو گیرند راه گریز
 (بوستان: ۳۲۷)
- و اما سعدی بیتی دارد که توجیه آن با آنچه قبلاً گفته آمد کمی مشکل به نظر
 می‌رسد:
 سخن به لطف و کرم با درشتخوی مگوی که زنگ خورده نگردد به نرم سوهان پاک
 (گلستان: ۱۷۴)
- در این بیت برخلاف موارد قبل از ملایمت منع شده است. اکنون اگر این بیت
 را در کنار ابیات زیر قرار دهیم شاید راه‌حلی برای این مشکل بتوان یافت:
 درشتی و نرمی به هم در به است چو فاصد که جراح و مرهم نه است
 درشتی نگیرد خردمند پیش نه سستی که ناقص کند قدر خویش
 (ص ۱۶۲)
- چنین به نظر می‌رسد که سعدی با فطانت تمام دریافته است که درشتی و نرمی
 هیچ کدام به‌طور مطلق مطلوب یا مذموم نیستند؛ بلکه تکلیف آنها را شرایط و بافت

کلام مشخص می‌نماید. اکنون تنها نکته‌ای که باقی می‌ماند آن است که چگونه این دیدگاه با فرضیه‌های ادب‌گفتمان‌شناسی هماهنگ می‌گردد. به عبارت روشن‌تر، چگونه می‌توان بر مبنای این فرضیه‌ها جواز درشتی و خشونت را در برخی بافت‌های کلام توجیه نمود؟

آنچه در این باب به نظر نگارنده می‌رسد اینست که مسأله حداقل و حداکثر که لیچ همراه با همه شعارهای خود آورده، ناظر به این امرست. مثلاً در شعار "رفق" او نگفته است که به‌طور مطلق مخاصمت بین فرد و طرف نباشد، بلکه گفته است "مخاصمت بین خود و طرف را به حداقل برسانید" و این حداقل درست همانجایی است که از درشتی گریز نیست. در دیدگاه براون و لوینسون نیز آن جنبه نظریه‌ی که به حفظ "آزادی عمل فرد" مربوط می‌گردد، شاید ناظر بر موقعیتی است که فرد چاره‌ای جز برخورد محکم نمی‌بیند.

مورد دیگر، شعار سوم و چهارم لیچ است که تمجید و تواضع می‌باشد. بنابراین شعار، فرد تمجید از خود را در حداقل و از طرف مقابل را در حداکثر ممکن و تنقید از خود را در حداکثر ممکن و تنقید از طرف مقابل را در حداقل ممکن قرار می‌دهد و این عملاً از یک سو به راهبرد منفی ادب براون و لوینسون مربوط می‌گردد و از سوی دیگر، به وجه مثبت. زیرا این کار مانع از به خطر افتادن وجهه طرف مقابل و موجب دوستی بیشتر طرف با گوینده می‌گردد. نمونه‌های این راهبرد در ادب فارسی فراوان است که به جهت رعایت اختصار ذیلاً به برخی از آنها اشاره می‌گردد:

نمونه تنقید از خود:

یکسی را زشت خوئی داد دشنام	تحمل کرد و گفت ای نیک فرجام
بتر زانم که خواهی گفتن آنی	که دانم عیب من چون من ندانی

(ص ۱۱۴)

نیز:

کسی خوشتر از خویش‌تندار نیست	که با خوب و زشت کسش کار نیست
مکن عیب خلق ای خردمند فاش	به عیب خود از خلق مشغول باش

(بوستان: ۳۲۹)

و در مذمت تمجید از خود گوید:

“هر که با داناتر از خود بحث کند تا بداند که داناست، بداند که نادان است.

چون در آید مه از توئی به سخن گرچه به دانی اعتراض مکن”

(گلستان: ۱۶۵)

سعدی از این هم فراتر می‌رود و حتی گوش دادن به تمجید از خود را نیز

مذموم می‌شمارد:

الا تا نشنوی مدح سخنگوی که اندک مایه نفعی از تو دارد

و یا:

مشو غره بر حسن گفتار خویش به تحسین نادان و پندار خویش

(ص ۱۶۴)

و اما یکی از مواردی که در ادب فارسی زیاد بر آن تأکید شده، راز دل را نگاهداشتن و جز با دوستان همدل در میان نگذاشتن است. این نکته با “وجهه مثبت” و با “راهبرد مثبت ادب” مرتبط می‌گردد. زیرا راز دل را با دوستان هم‌رنگ و همدل در میان گذاشتن موجب افزایش اعتماد آنان و در نتیجه تقویت مبانی دوستی می‌گردد که هم در جهت “وجهه مثبت” براون و لوینسون است و هم در راستای شعار وفق لیچ و از سوی دیگر، راز دل از غیر دوست دریغ داشتن و پنهان کردن، موجب می‌گردد که روابط از اینکه هست بدتر نگردد. در این مورد ابتدا می‌کنیم به سخن غزالی در کیمیای سعادت در باب حقوق مسلمانان:

«حق پنجم آنکه زبان از هیچ آشنا باز نگیرد بیش از سه روز و رسول

(ص) می‌گوید: “حلال نیست از برادر مسلمان بیش از سه روز زبان

گرفتن...” (غزالی، ۱۳۶۱: ۴۱۵).

پرواضح است که ادامه چنین وضعی وجهه مثبت فرد را به خطر می‌اندازد.

حافظ شیراز چه خوش می‌سراید:

حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست

که آشنا سخن آشنا نگه دارد

(حافظ، ۱۳۵۰: ۱۶۴)

و سعدی زبان را کلید صندوق دل می‌شمارد:

به حکمت زبان داد و گوش آفرید
که باشند صندوق دل را کلید
چرا گوید آن چیز در خفیه مرد
که گر فاش گردد شود روی زرد
درون دلت شهر پنداست راز
نگر تا نبیند در شهر باز
از آن مرد دانا دهان دوخته است
که بیند که شمع از زبان سوخته است
(بوستان: ۳۲۶)

و هم او فرماید:

در سخن با دوستان آهسته باش
تا ندارد دشمن خونخوار گوش
پیش دیوار آنچه گوئی هوش دار
تا نباشد در پس دیوار گوش
سعدی در این مورد تا آنجا پیش می‌رود که حتی نصیحت از دشمن پذیرفتن را
خطا می‌داند:

“نصیحت از دشمن پذیرفتن خطاست ولیکن شنیدن رواست تا به خلاف آن کار
کنی که آن عین صواب است.

حذر کن ز آنچه دشمن گوید آن کن
که بر زانو زنی دست تغابن
گرت راهی نماید راست چون تیر
ازو برگرد و راه دست چپ گیر”
(گلستان: ۱۶۲)

از دیگر موارد ادب، قطع نکردن کلام گوینده و رعایت نوبت سخن است؛ چه
عدم رعایت آن موجب ناراحتی طرف (گوینده قبلی) می‌گردد و این نقض “راهبرد
منفی ادب” براون و لوینسون و نیز نقض شعار “رفق” لیچ است. به این نکته مهم نیز
در ادب فارسی اشاره گردیده و به دو مورد از سخن سعدی در این باب بسنده
می‌نمائیم:

“یکی را از حکما شنیدم که می‌گفت هرگز کسی به جهل خویش اقرار نکرده است
مگر آن کسی که چون دیگری در سخن باشد هم‌چنان ناتمام سخن آغاز کند.
سخن را سر است ای خردمند و بین
میاور سخن در میان سخن
خداوند تدبیر و فرهنگ و هوش
نگوید سخن تا نبیند خموش”
(ص ۱۱۴)

و نیز:

“هر که در پیش سخن دیگران افتد تا مایه فضلش بدانند، پایه جهلش معلوم کند.”

و اما یکی از موارد بسیار نادر، عکس‌العمل شنونده است نسبت به گوینده‌ای که دارای نوعی اختلال گفتاری از قبیل لکنت زبان و نظایر آنست. در متون زبان‌شناسی، نگارنده به چنین موردی برخورد نکرده ولی در متون “گفتار درمانی”^۱ به آن اشاره شده است. در متون ادب فارسی در این باب چنین آمده است:

مخندار کسی را سخن نادرست که گویائی جان به در دست توست
(اسدی طوسی، ۱۳۱۷)

نتیجه‌گیری

از مباحث این مقاله نتایج زیر به دست می‌آید:

۱- بررسی اصول چهارگانه گرایس و دیدگاه‌های لیچ و براون و لوینسون در مورد ادب و موارد موازی آنها، در ادب فارسی در مجموع “محوریت” مخاطب را در کلام مشخص می‌نماید. چنین به نظر می‌رسد که بیشتر توصیه‌ها به گوینده است تا سخن خود را با شنونده متناسب و هماهنگ سازد و این هماهنگی هم در شکل سخن است و هم در محتوای آن. این گوینده است که باید سخن را هم‌سطح با دانش شنونده تراز نماید و در واقع آن را بر پایه “دانش مشترک”^۲ خود و شنونده استوار نماید (Brown & Yule, 1983: 236) چه اگر جز این باشد از شفافیت کلام می‌کاهد و معارض شعار ۶ و ۷ گرایس است. از نظر شکل کلام هم باید سخن طوری باشد که “وجهه” مخاطب را تهدید نکند و مراتب لطف، بذل، وفاق و رفاق گوینده را به وی ابلاغ نماید.

۲- کمتر موردی از اصول و شرایط گفت‌وگو در گفتمان‌شناسی جدید دیده شده که در ادب فارسی مسبوق به سابقه نباشد و این، حکایت از ژرف‌نگری و دقت نظر

بزرگان شعر و ادب فارسی به‌ویژه در مسائل اجتماعی دارد و در این میان، شیخ مصلح‌الدین سعدی گوی سبقت را از دیگران ربوده است. علاوه بر این، موارد معدودی نیز در ادب فارسی (از جمله تکالیف شنونده) مشاهده گردید که نگارنده در متون زبان‌شناسی جدید هنوز به موارد مشابه آن برخورد ننموده است.

۳- با این همه، مطالعات گفتمان‌شناسی جدید یک امتیاز بزرگ بر موارد مشابه در شعر و ادب فارسی دارد و آن ویژگی علمی آنست. دیدگاه‌ها و فرضیه‌های گفتمان‌شناسی همه داده - مینا است درحالی‌که مندرجات شعر و ادب فارسی منبعث از تجربیات شخصی است و این همان تفاوت بین مطالعات عینی^۱ و ذهنی^۲ است. در گفتمان‌شناسی همانند دیگر شاخه‌های علوم، مطالب به‌صورت منسجم، مرتب و طبقه‌بندی شده ارائه می‌گردد؛ درحالی‌که در شعر و ادب فارسی این مطلب به‌صورت پراکنده، درهم و لابه‌لای دهها مطلب متفرقه ارائه شده است؛ گرچه ممکن است برخی پراکنده‌گویی را از محاسن شعر و ادب بدانند.

منابع :

- ۱- اسدی طوسی، حکیم ابونصر (۱۳۱۷)، *گرشاسب‌نامه*، تهران: بروخیم.
 - ۲- حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد (۱۳۵۰)، *دیوان*، مشهد: آستان قدس.
 - ۳- سعدی، شیخ مصلح‌الدین (۱۳۷۲)، *کلیات*، تهران: آگاه.
 - ۴- سنائی، حکیم ابوالمجد (۱۳۵۴)، *دیوان*، تهران: کتابخانه سنائی.
 - ۵- طوسی، خواجه نصرالدین (۱۳۵۶)، *اخلاق ناصری*، تهران: خوارزمی.
 - ۶- غزالی طوسی، ابوحامد محمد (۱۳۶۱)، *کیمیای سعادت*، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
 - ۷- فردوسی، حکیم ابوالقاسم (۱۳۶۹)، *شاهنامه*، تهران: دانشگاه تهران.
 - ۸- مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی (۱۳۶۹)، *مثنوی معنوی*، تصحیح نیکلسون، تهران: مولی.
-
- 9- Brown, G. & Yule, G. (1983), *Discourse Analysis*, Cambridge: Cambridge University Press.
 - 10- Brown, P. & Levinson, S.C. (1994), *Politeness, Some Universals in Language Usage*, Cambridge: Cambridge University Press.
 - 11- Grice, H.P. (1975), *Logic and Conversation; Syntax and Semantics*, Vol. 3, New York: Academic Press.
 - 12- Leech, G. (1996), *Principles of Pragmatics*, London: Longman.

